

اشاره

نهج البلاغه مجموعه سخنان و نامه‌های داناترین مردم پس از رسول خدا از آغاز تا کنون است. سخنان مردی است که مسلمان و غیر مسلمان در برابر عظمت او سر فرود آورده‌اند و در ستایش و تبیین حقیقت و صلابت او دل به مجاز بسته‌اند. علی حقیقتی است که کلمات در بیان وصف او خاموش‌اند و بی‌معنا، ظهور و حضور او تمام زیبایی عالم هستی است. این کتاب، کلامی است فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام بشری که تبیین آن کاری است بس دشوار؛ فصلنامه میثاق امین از باب ادای احترام به این بزرگ‌مرد عالم هستی و سهولت استفاده مسلمانان از این کتاب، موضوعات مختلفی را انتخاب و در قالب سلسله مقالات عرضه خواهد کرد. در نه شماره پیشین مبدأ و معادشناسی در نهج البلاغه بررسی شده. به لطف خدا از این شماره «انساز: شناسی» در نهج البلاغه را آغاز و در شماره‌های پسین، خواهیم گرفت.

کلام علی کلام علی (۱۰)

دکتر سید علی اصغر امامی مرعشی *

أتزعَمُ أنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ
وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ^۱

ظواهر سخن از شناخت هستی در بعد آغاز و پایانش در کلام امام علی (ع) گسترده‌تر از آن است که امکان ادای حق آن از غیر اولیای حق ساخته باشد، چه برسد به عمق و بواطنش که

* محقق و پژوهشگر معارف اسلامی و مدرس علوم عقلی.

۱. ای انسان، آیا می‌پنداری که تو همین جنة کوچک، در حالی که در تو جهان بزرگ نهفته است. امام

علی (ع)، دیوان خطی، ص ۳۵ و محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۶۷.



جز برخی از اهل شهود را بدان راه نیست. مگر حضرت حق جلّ و علا نفرمود: «کَلَّمَا لَوْ تَعْلَمُونَ علم الیقین^۱ لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین»^۲ و مگر صحابی خاص به رسول گرامی نگفت بهشت را می بینم و متعین در آن را و دوزخ را می بینم و معذبین درونش را و اگر اجازه دهی بیان کنم، ولی «لب گزیدش مصطفی یعنی که بس!»^۳

۱. اگر جواب «لو» آیه بعدی باشد، آن چنان که استظهار بعضی از بزرگان چنین است، منظور از رؤیت، بصیرت قبل از قیامت یعنی رؤیت قلبی است که از آثار یقین است، همچنان که در مورد جناب ابراهیم فرمود: و ما ملکوت آسمانها و زمین را به او نشان دادیم تا این که از اهل یقین گردد (انعام، آیه ۷۵). اما رؤیت در شریفه بعدی که به صورت عین الیقین است، به قرینه آیه بعد از آن - که در مورد سؤال از نعمت بوده و مربوط به قیامت است - مشاهده دوزخ در همان روز حشر است (نک: محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، نشر اعلی، بیروت). گرچه احتمالات دیگری هم داده شده که مراد از رؤیت اول در آیه ۶ معرفت و منظور از رؤیت دوم در آیه ۷ شهود است که امکان تحقق هر دو مورد قبل از قیامت وجود دارد. ولی این احتمال دوم را گویا ضعیف دانسته اند، هر چند بعضی از روایات از جمله آنچه در متن به آن اشاره شده مؤید آن است.

۲. تکاثر، آیه ۵ - ۷.

۳.

کیف اصبحت ای رفیق باصفا؟
کونشان از باغ ایمان گر شکفت؟
شب نخفتم ز عشق و سوزها
که ز اسپر بگذرد نوک سنان
صدهزاران سال و یک ساعت یکی است
عقل را ره نیست زان سو زافتقاد
درخور فهم و عقول این دیار
من ببینم عرش را با عرشیان
همچو گندم من ز جو در آسیا
پیش من پیدا چو مار و ماهی است
فاش می بینم عیان از مرد و زن

←

گفت پیغمبر صحابی زید را
گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت
تا که تشنه بوده ام من روزها
تا ز روز و شب گذردم چنان
که از آن سو جمله ملت یکی است
هست ازل را و ابد را اتحاد
گفت ازین ره که ره آوردی بیار
گفت خلقان چون ببینند آسمان
یک به یک وامی شناسم خلق را
که بهشتی کیست بیگانه کی است
جمله را چون روز رستاخیز من

به همین جهت در مورد مبدأ و معاد به همین اندازه بسنده کرده که چه بسا بیشترش پا بیشتر نهادن از گلیم است. در اینجا سخن را به سمت کند و کاو در نهج البلاغه امام اتقیا در مورد موجودی که رونده این مسیر و طی‌کننده آن «طوعاً اوکرها»^۱ است، یعنی انسان سوق می‌دهیم.^۲

گرچه از گذشته بسیار دور دست کم یکی از دغدغه‌های مهم اندیشمندان تاریخ - اگر اولین آن نباشد - تمرکز روی یافتن حقیقت و ماهیت انسانی خود بوده است، ولی با تأسف عمیق باید گفت که بشریت در طول تاریخ تلاش کمی را برای شناخت ماهیت خویش به کار برده است، در حالی که چه بسیار سعی و تلاش نموده تا محیط خود و اشیای پیرامون خویش را بشناسد:

صد هزاران فصل داند از علوم	جان خود را می‌نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری	در بیان جوهر خود چون خری
که همی دانم یجوز از لایجوز	خود ندانی تو یجوزی یا عجوز
قیمت هر کاله می‌دانی که چیست	قیمت خود را ندانی احمقی است ^۳
و یا اینکه خیام این گونه می‌سراید:	

دل سز حیات اگر کماهی دانست در مرگ هم اسرار الاهی دانست

→ هین بگویم یا فروبندم نفس	لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس!
یا رسول الله بگویم سز حشر	در جهان پیدا کنم امروز نشر؟
هل مرا تا پرده‌ها را بردم	تا چو خورشیدی بتابد گوهرم
همچنین می‌گفت سرمست و خراب	داد پیغمبر گریبانش به تاب
گفت هین درکش که اسبت گرم شد	عکس حق لایستحی زد شرم شد

نک: مولوی، مثنوی معنوی، نشر روزنه، ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

۱. «وله اسلم من فی السماوات والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون؛ و هر که در آسمان و زمین است خواه و

ناخواه مطیع خداوند است و همه به سوی او بازمی‌گردند» آل عمران، آیه ۸۳.

۲. «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه؛ ای انسان، تو به سوی پروردگارت در تلاش و حرکتی

پس او را دیدار خواهی کرد» انشاق، آیه ۶.

۳. مثنوی، نشر روزنه، دفتر سوم، ص ۴۲۲.



امروز که با خودی ندانستی هیچ فردا که ز خود روی چه خواهی دانست^۱ البته همان گونه که اشاره گردید، از دیر زمان اینکه من کی‌ام و کجایم و سؤالات مشابه آن مد نظر تعدادی از متفکران بشری بوده است. بشر در پیدا کردن پاسخ برای این گونه مسائلی که همواره مشوش ذهن او بوده، گاهی به خرد و گاهی به دین متوسل می‌گشته است. زرتشت در اوستا در مورد سؤال از راز آفرینش این چنین می‌گوید:

ای آفریننده بزرگ و دانا، از راه خرد و بینش و الهام راز پدید آمدن آفرینش را از روز ازل به من بیاموز تا حقیقت را به مردم جهان آشکار سازم. پروردگارا، روان آفرینش به درگاه تو گله‌مند است! برای چه مرا آفریدی؟ چه کسی مرا کالبد هستی بخشید؟^۲ و سانت هیلر^۳ نیز از ارسطو چنین نقل می‌کند:

آن کس با خود به مبارزه برخاسته است که نمی‌خواهد بداند از کجا آمده است و چیست، آن ایده‌آل مقدس که بایستی نفس خود را برای رسیدن به آن ایده‌آل تربیت نماید.^۴

این سؤال در گفتار موریس مترلینگ^۵ نیز به چشم می‌خورد، آنجا که می‌گوید: از بزرگ‌ترین و مرموزترین اسرار جهان و اسرار زندگی ما این است که چرا ما را به وجود آوردند. دستگاه آفرینش با این قوانین بزرگ و با این جهان بزرگ که در آن یک صد هزار میلیون کهکشان مانند دنیای ما وجود دارد، چه احتیاجی داشت که من و شما را بیافریند؟ و اگر من و شما نبودیم به کجای دنیا برخورد می‌کرد؟ و اگر قبلاً این کره خاک نبود که ما انسانها روی آن زندگی کنیم چه زبانی به آفرینش می‌رسید؟^۶

و همین گونه سؤالات است که اگر از یاد پرود یا کمرنگ گردد، بر سر بشر چه می‌آید؟ بله، جوابش روشن است! آنچه امروز بر سر او آمده، چیزی به جز آثار زیانبار غفلت و بلکه فرار یا

۱. خیام، رباعیات، نشر نگاه، ص ۳۵.

۲. عبدالله نصری، فلسفه آفرینش، ص ۲۹، به نقل از: گات هاء، سرودهای زردشت، ص ۵۵.

۳. برتلی سانت هیلر، مستشرق آلمانی، (۱۷۹۳ - ۱۸۸۴).

۴. نصری، فلسفه آفرینش، به نقل از محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، ص ۵۸۸.

۵. نویسنده، شاعر و فیلسوف بلژیکی (۱۸۶۲ - ۱۹۴۹).

۶. نصری، فلسفه آفرینش، ص ۳۰، به نقل از مجله هنر و مردم، شماره ۱۳۹، ص ۵۱.

خود را به ناآگاهی زدن و این پرسش را در اعماق ناخودآگاه خود پنهان کردن نیست! و اگر این پرسش در درون شخص پررنگ باشد، ولی به سمت و سوی عقلی و منطقی جهت داده نشود نیز خطرش جز بدبینی محض به هر کس و هر چیز و در نهایت اقدام به ختم زندگی و یا پوچ‌گرایی - که آن نیز ثمره‌ای جز این ندارد - نخواهد بود.

و چه زیبا به ارزش والایی در طرح و یافتن جواب این گونه سؤالات در کلام منسوب به امام علی(ع) اشاره شده است که خدا رحمت کند کسی را که فهمید از کجاست و هم اکنون کجاست و به کجا خواهد رفت. شاید این سخن امام جنبه انشایی و دعا نداشته باشد، بلکه اخبار باشد از اینکه تنها آنان که به این سؤالات و پاسخ درست آن رسیدند اهل سعادت و رحمت‌اند و امت مرحومه همینان هستند.

ژان فوارستی اقتصاددان آلمانی می‌گوید:

هر چه ترقی بیشتر می‌شود، این سؤال برای انسان مطرح می‌شود که چرا به دنیا آمده و چرا باید بمیرد و منظور از این آمدن و رفتن چیست.^۱

البته اینجا باید اعتراف تجربی کرد که برخلاف نظر فوارستی، حقیقت چنین است که از زمانی که در مغرب زمین سخن از راه ندادن دین به عرصه دانش و اساساً تفکر تعارض این دو باهم مطرح گردید و بشر برای زندگی چاره‌ای جز رجوع به خرد ندید، از طرفی عقل‌گرایی محض نیز زیر سؤال رفت و این روند به مکتب اصالت عمل ویلیام جیمز^۲ به نوعی متکامل شد و عقل تجربی و به تعبیری عقل علمی جایگزین آن گردید، بشریت به گونه‌ای به سبب تسریع روند تکنولوژی و فیزیکال محض شدن از خویش بیگانه‌تر شد و این سؤال ارزشمند تاریخی - که من کیستم - از ذهنش بیرون رفت و گویا خود را به صورتی کاذب در تکنولوژی محض یافت.

بنابراین، به نظر می‌رسد که این سؤال از دیر زمان و حتی قبل از میلاد در ذهن اندیشمندان مطرح بوده و برخلاف نظر فوارستی آنچه ما در قرون معاصر (۲۰ و ۳۱) مشاهده

۱. همان، ص ۳۱، به نقل از ایدئولوژی الهی، ص ۲۷۱.

۲. William James, 1842 _ 1910 تولد در نیویورک سیتی، بنیانگذار مکتب فلسفی پراگماتیسم یا عمل‌گرایی.



کرده و می‌کنیم، چیزی جز کم‌رنگ شدن و انزوای این خوداندیشی و خودپرسی بشریت از چیستی و کیستی خویش نبوده است.

ولی در قرون گذشته، بزرگانی با احساس خطر در این گم‌گشتگی بشر برای طرح و ماندن این‌گونه سؤالات در ذهن انسانی و در پی جواب برآمدن خود حتی اتهام زندقه و پوچ‌گرایی و یا دست‌کم مشکوک بودن را همانند خیام به جان خود خریدند تا این پرسش کم‌رنگ نشود.^۱ ولی متأسفانه انسان امروز، اعم از جهان برتر و جهان سوم، این پرسش را از یاد برده و عملاً ماده‌گرا و ماتریالیست شده است. هر چند کاپیتالیسم از ترس مواجه شدن با تز اقتصاد اشتراکی خود را دین‌گرا می‌داند، ولی عملاً دنیاگراست و به امکان بُعد بی‌انتهای انسانی اندیشه نمی‌کند که اگر می‌کرد، دیگر کاپیتالیست آبادگر خود و ویرانگر دیگران نبود. عجیب نیست کسانی که با نگاه ماتریالیستی به جهان و انسان نگاه کردند، طبیعی این دیدگاه است که نتیجه‌اش در عمل نیز ظاهر شده، زیرا از اول جهان و انسان را تک بعدی انگاشته‌اند!

مهم اینجاست که جهان غرب که زمانی تنش حتی از تئوری هیولایی کمونیسم چه در هستی‌شناسی و چه در اقتصاد می‌لرزید و آن قدر مرموزانه تلاش نمود که جای پای این تز را سست و بی‌بنیاد کند و موفق هم شد، ولی معلوم نیست که چرا خود در مقام عمل به جهان و انسان این‌گونه پاسخ داد و از بُعد دوم غافل گردید. البته دیر زمانی نیست که پاره‌ای از اندیشمندان غربی در این زمینه نیز به اصطلاح به مرحله پست مدرنیته رسیده و تا حدودی پذیرفته‌اند که انسان تک بعدی عصر مدرنیته یا اساساً انسان نیست یا دست‌کم برای خویش و دیگران مفید نیست. ولی سرعتی که در حرکت مدرنیته در آن دیار مشاهده گشت، در حرکت

۱.

آورد به اضطرابم اول به وجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود
خیام، رباعیات، نشر اقبال، ص ۳۴.

دارنده چه ترکیب طبایع آراست
از بهر چه افکنش اندرکم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور عیب که راست؟
همان، ص ۳۶.

بعدی دچار کندی و حتی وقفه گردید.

با اشاره به توجه هراکلیتوس^۱ نیز قبل از میلاد به اهمیت شناخت انسان در کلام و بلیام بارت باز هم ظاهر می‌شود، آنجا که چنین می‌گوید:

«بهتر است گفته‌ی پرارزش هراکلیتوس را در قرن ششم قبل از میلاد در سحرگاه فلسفه به خاطر بیاوریم که انسان با آنچه بیش از همه به وی نزدیک است بیگانه است، بر اوست که پیوسته در صدد کشف مجدد آن باشد.»^۲

یکی از مکتبهایی که در قرن بیستم در غرب پدید آمد و پرآوازه گشت، مکتبی بود که دستاورد اندیشه‌ی فیلسوفانی نظیر کی‌یرکگارد^۳، سارتر^۴ و هایدگر^۵ بود و آن اگزیستانسیالیسم به معنای وجودگرایی و اصالت وجود بود و اینکه انسان در ساخت خود آزاد است، ماهیت ساختنی است و در اختیار انسان است و در آغاز هیچ است و این انسان است که آن را آن گونه که می‌خواهد می‌سازد. البته واضح است که این اصیل دانستن وجود در این مکتب به معنای اصالت دادن به وجود در برابر ماهیت - که در فلسفه‌ی شرقی مطرح است - نیست، بلکه این دیدگاه به اندیشمندان خرده گرفت که چرا با گذاشتن تمامی سعی خود بر روی موجود و حالات آن که موضوع اصلی تکنولوژی است، از اندیشه در مورد اصل وجود غافل شده‌اید.

لذا ویژگی مهم این مکتب با همه‌ی نقدهایی که در جای خود بر آن وارد گردیده است این است که مجدداً این جرقه‌ها را در ذهن بشریت غافل از خود در قرن مدرنیته زنده کرد که: انسان چیست؟ برای چه آمده است؟ چرا می‌میرد؟ رابطه‌اش با هستی چیست؟ آیا هستی دارای ارزش است؟ آیا هستی اساساً معنا و مفهومی دارد؟ آیا زندگی ارزش زیستن را دارد؟ انسان آزاد است یا مجبور؟ انسان در فرض آزاد بودن باید دست به انتخاب بزند یا نه؟^۶ اگر دست بزند به

۱. هراکلیتوس یا هرقلیط، از فیلسوفان قبل از سقراط (۴۸۰ - ۵۴۰ ق. م).

۲. نصری، فلسفه‌آفرینش، ص ۳۵.

۳. فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم که از او به عنوان اولین اگزیستانسیالیست یاد می‌شود (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵).

۴. فیلسوف، رمان نویس، نمایش‌نامه نویس و منتقد فرانسوی (۱۹۰۵ - ۱۹۸۰).

۵. فیلسوف و شاعر آلمانی قرن بیستم (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶).

۶. نک: نصری، فلسفه‌آفرینش، ص ۳۵.



نتیجه‌ای می‌رسد؟ آیا می‌تواند سرنوشت خود را دگرگون کند و البته نه بدان گونه که سخرهٔ تکنولوژی خود ساخته گردد؟

البته به صورت نادر نوابغ و دانشمندانی را همراه با ظهور مدرنیته در آن بلاد داشتیم که از همان آغاز این خطر را احساس کردند و تلاش نمودند که انسان به همهٔ ابعاد خود توجه کند. از جملهٔ آنان دکتر الکسیس کارل فرانسوی که به تعبیر مترجم یکی از نوشته‌هایش، فیزیولوژیست، جراح، زیست‌شناس و متفکر و محقق است.^۱ او در اوایل قرن بیستم معتقد است که توجه انسانیت باید از ماشین و ماده به سوی روح و روان آدمی و به روی کیفیات معنوی که بدون آن ماشین‌ها و جهان نیوتن و انیشتین وجود نخواهد داشت معطوف گردد و در ادامه می‌گوید ما کم‌کم به ضعف تمدن خود پی می‌بریم.^۲

از نظر او اساساً بین علمی که از موجودات زنده و بیولوژیک گفت‌وگو می‌کند و علمی که از مواد بی‌جان سخن می‌گوید اختلاف فاحش وجود دارد. فیزیک، اخترشناسی و مکانیک بر مبانی دقیق و روشن استوار گشته، در حالی که علوم زیستی این گونه نیستند و تعمیم فرمولهای ریاضی دربارهٔ آنان میسر نیست. دانشی که از موجودات زنده به طور عموم و از فرد آدمی به صورت ویژه بحث می‌کند، آن قدر پیش نرفته و تنها در مرحلهٔ توصیفی باقی مانده است. دانشهایی نظیر آناتومی (کالبدشناسی)، فیزیولوژی، سایکولوژی، علوم تربیتی، علوم اجتماعی، اقتصاد و سایر علوم مشابه که هر کدام به گونه‌ای با انسان سروکار دارند، تنها و تنها از انسان شبحی ساخته و پرداختهٔ از دور و با تکنیکهای همان رشته از علوم را می‌شناسند. او می‌گوید:

«یک عالم مادی و یک عالم روحانی دربارهٔ کریستالهای نمک طعام یک فرمول و یک تعریف را می‌پذیرند، ولی در مورد وجود انسان هم عقیده نمی‌شوند.»^۳

سؤالات زیادی حتی در بعد مادی و ظاهری بشر مطرح است که ما در مورد کشفیات خود داریم، یعنی اصل مطلب روشن است ولی چگونگی و عوامل آن نامعلوم است.

۱. کارل، انسان موجود ناشناخته، ترجمهٔ پرویز دبیری، نشر فردوسی، اصفهان مقدمه، ص الف.

۲. نک: همان، ص ط.

۳. نک: همان، ص ۴.

چگونه مولوکولهای اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقتی سلولها سهم می‌گیرند و زندگی خود را نگه می‌دارند؟ چگونه ژنهای موجود در هسته سلولهای جنسی خصایص ارثی را مشخص و نمودار می‌کنند، آن هم گاهی بعد از نهفته بودن در چند نسل؟ روابط اعمال روانی با سلولهای مغزی چگونه است؟^۱

با این حال، او هشدار می‌دهد که گرچه نمی‌توان انکار کرد که با پیشرفت دانش در مورد انسان از جهت بعد فیزیکی در وضع سلامتی افراد بهبود محسوسی حاصل گردیده است و بیماریهای عفونی نظیر آبله، حصبه، دیفتی، سل، طاعون، اسهال وبایی کودکان و غیره رفته رفته از میان می‌رود، ولی در عوض تعداد مبتلایان به بیماری روانی روز به روز بیشتر می‌گردد. علاوه بر این، وفور اختلالات و عوارض عصبی نیز شایان توجه است که خود یکی از علل اصلی تیره‌روزی افراد و از هم پاشیدگی خانواده‌هاست و به مراتب از بیماریهای عفونی برای آینده بشریت و تمدن خطرناک‌تر است.^۲

جالب است که امروزه در قرن بیست و یکم هشدار دانشمندان در مورد بیماری وحشتناکی است که مادر امراض جسمی و سایر امراض روانی و فجایع بشری است که در بیست سال آینده بشر با آن مواجه خواهد بود و آن بیماری افسردگی است!

آری، گرچه بسیاری از این گونه سؤالات که در زمان طرح آن از جانب دکتر کارل و امثال او مطرح بوده و دانش تجربی امروز بدان پاسخ داده باشد، ولی سؤالات دیگری جایگزین شده و مشاهده می‌کنیم که حقیقت انسان هنوز بر بشر این قرن به قدری پوشیده است که در عمل از کردار طبیعی موجودات وحشی به مراتب سبقت گرفته است.

البته کارل در علت‌یابی، بی‌توجهی یا کم‌توجهی انسان به چیستی خود را به طرز زندگی نیاکان از یک طرف و پیچیدگی وجود آدمی از طرف دیگر و وضع خاص فکری ما^۳ از جهت

۱. نک: همان، ص ۵.

۲. نک: همان، ص ۲۲ - ۲۳.

۳. منظور وی از وضع خاص فکری ما همچنان که بعداً اشاره می‌کند، ساختمان فکری انسان است که فقط به مطالعه قضایای ساده راغب بوده و از تحقیق درباره مسائل پیچیده موجودات زنده و انسان احتراز می‌جسته است، نک: همان، ص ۹.



دیگر می‌داند، چرا که در گذشته انسان بیش و پیش از هر چیز، زیستن مورد توجه وی بوده و لذا مدتی به فکر ابزار مبارزه و همچنین پرورش اغنام و کشف غلات و نظیر آن برای زیستن بوده و بعد از آن برای شناخت وقت، فصول و احیاناً مسیر سفر، به طلوع و غروب و ستارگان و ماه و خورشید توجه داشته و در علوم نجومی پیشرفت کرده و خود و کرهٔ خاکی خود را مرکز عالم می‌دانسته، در حالی که از فیزیولوژی بی‌اطلاع بوده است.^۱

تا اینکه در قرن هفدهم گویا گالیله^۲ با مطرح کردن نظریهٔ معروف به کوپرنیک موتور غرور انسان و مرکزیت جایگاهش را که قبلاً از جانب ارسطو مطرح شده بود پایین نهاد و طبیعی است که چه بسا بشریت پس از پذیرش و علمی دانستن حرف گالیله به نوعی دچار افسردگی گشته باشد.

ولی همان گونه که اشاره شد، باید مد نظر داشت که توجه به شناخت هستی به طور عموم و انسان به طور خصوص را می‌توان دست‌کم از حدود ۶ قرن قبل از میلاد به بعد - که حکمای بزرگ یونان سخن از شناخت هستی و شناخت نفس زده ویا تزئینات برای عموم اشیا و لزوم دستیابی به اتوپیا در دراز مدت در مورد خصوص انسان از جانب افلاطون مطرح می‌گردد - جست‌وجو نمود.

حتی در باره به اهمیت یافتن پاسخ برای این گونه سؤالات آلبر کامو^۳ می‌گوید: «چه فرق می‌کند که زمین به دور خورشید بگردد یا این به دور آن. مختصر بگویم که این مسئله فاقد ارزش و اهمیت است. در عوض می‌بینیم که کسان بسیاری به زندگی خود خاتمه می‌دهند، زیرا معتقدند که زندگی به زحمت زیستن نمی‌ارزد، یا ملاحظه می‌شود که کسان دیگری خود را در راه عقاید یا آرزوهایی به کشتن می‌دهند که دل بدان خوش کرده بودند و به آن دلیل و بهانه می‌زیستند. پس به عقیدهٔ من معنای زندگی واجب‌ترین مسئله است.»^۴

۱. نک: همان، ص ۷.

۲. دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی، متبحر در فیزیک، نجوم، ریاضیات و فلسفهٔ علم و از پایه‌گذاران تحول علمی و گذار به دوران دانش نوین (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲).

۳. نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار الجزایری - فرانسوی و از فلاسفهٔ بزرگ قرن بیستم.

۴. نصری، فلسفهٔ آفرینش، ص ۷۷، به نقل از: آلبر کامو، فلسفهٔ بوجی، ترجمهٔ محمدغیاثی، ص ۹۴.

با این حال، همان گونه که اشاره گردید، کارل فرانسوی، کندی پیشرفت علوم مربوط به انسان را در مقابله با تکامل سریع فیزیک و شیمی و مکانیک و نجوم، معلول پیچیدگی و ابهام موضوع و فرصتهای کم و کوتاه مساعد برای مطالعه و همچنین ساختمان خاص فکری آدمی می‌داند. او می‌گوید:

«عبور از این موانع بیش از حد انتظار دشوار است و باید مساعی فراوانی در این راه به کار برد. با این حال، هرگز شناسایی ما از خود به پایه سادگی و زیبایی فیزیک نخواهد رسید، زیرا موانعی که پیشرفت آن را متوقف می‌کند همیشگی است و باید به این نکته اعتراف نمود که انسان شناسی از تمام رشته‌های دیگر علوم دشوارتر و پیچیده‌تر است.»^۱

پیدایش انسان

پس از اشاراتی که در زمینه اهمیت انسان شناسی به عمل آمد، در اینجا سخن را به سمت یکی از فروع و زیرمجموعه‌های این بحث می‌بریم و به پیدایش انسان و بیان اقوال در چگونگی این ظهور در جهان فیزیک می‌پردازیم. همه می‌دانیم که از دیر زمانی نظر پیرامون این مطلب آن چنان که ظاهر کتب آسمانی و از جمله قرآن شریف است، پیدایش و آفرینش دفعی انسان از جانب حضرت حق تعالی است. ولی بعد از مطرح شدن فرضیه چارلز رابرت داروین^۲ در قرن نوزدهم با احتمال تبدیل آن به یک اصل مسلم علمی - که البته هم اکنون نیز بعد از گذشتن بیش از یک قرن هنوز شبهات حل نشده بسیاری از جمله عدم تطابق آن با فسیل شناسی، علمیت قطعی آن به اثبات نرسیده است - بحث تطابق آیات آفرینش انسان در قرآن با این تئوری مطرح گردید. برخی بسیار سریع از نیروی احساسات که در مسیحیت غرب و بلافاصله در جوامع جهان سومی براساس تقلید منفی بر خرد غالب گشته بود، این نظریه را الحادی دانستند. به ویژه آنگاه که ماتریالیسم برای استحکام بخشیدن به فلسفه خود از آن استفاده کرد تا جایی که برخی بدون تحقیق و بررسی پنداشتند که داروین خود یک ماتریالیست است!

۱. نک: کارل، انسان موجود ناشناخته، ص ۱۱ - ۱۲.

۲. Darwin Charles Robert طبیعی‌دان بریتانیایی (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲).



ولی بعضی از نواندیشان اسلامی، گویا بر مبنای اهتمام جدی به مذهب خویش از یک طرف و اینکه مبدا این فرضیه اثبات گردیده و در نهایت دستاویز دین ستیزان متعصب گردد، به شدت به فکر تطابق آن با قرآن افتادند و تلاش کردند اثبات کنند که این فرضیه حتی پس از اثبات به هیچ وجه در تضاد با آیات آفرینش در قرآن نبوده، بلکه آیاتی را دلیل مستحکم در همسویی با این نظریه دانستند. اینان معتقدند که با بررسیهای همه جانبه علمی، مسئله تغییر تدریجی و تکامل موجودات یک مسئله قطعی شناخته شده است.^۱

در اثبات همین اندیشه به مطالب قابل توجهی اشاره کرده‌اند. از جمله اینکه بسیاری از واژگان به ویژه در ادبیات عرب به ظاهر مترادف‌اند، ولی از نظر دقیق لغوی این گونه نیست. مثلاً واژه‌هایی نظیر انسان،^۲ بشر،^۳ ناس،^۴ اناس،^۵ انس،^۶ انسی،^۷ اناسی^۸ و آدم^۹ را که در کتاب شریف به کار رفته است نمی‌توان در تمامی موارد کاربرد مترادف دانست. مثلاً در مورد دو واژه انسان و آدم در قرآن، مراد از انسان معنای عام و فراگیر آن است که قبلاً وجود داشته، ولی منظور از آدم همان پدر انسان فعلی است که زیرمجموعه انسان است. بنابراین، تضادی نیست بین اینکه انسان به صورت تدریجی و روند تکاملی خلق شده باشد، ولی آدم ابوالبشر از بین افراد انسان باشد.^{۱۰}

۱. نک: یدالله سحابی، خلقت انسان، نشر شرکت سهامی انتشار، ص ۱۰۱.
۲. «کل انسان الزمنا طائره فی عنقه؛ نامه کردار هر انسان را ملازم گردنش ساختیم» اِسراء، آیه ۱۳.
۳. «وهو الذی خلق من الماء بشراً؛ اوست همان کس که از آب بشری آفرید» فرقان، آیه ۵۴.
۴. «وإذا قیل لهم آمنوا كما آمن الناس؛ ایمان آورید همان گونه که مردم ایمان آوردند» بقره، آیه ۱۳.
۵. «قد علم کل اناس مشربهم؛ همانا هر دسته از مردم آبشخور خود را می‌دانند» بقره، آیه ۶۰.
۶. «یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفلوا من اقطار السماوات والارض» الرحمن، آیه ۳۳.
۷. «فقلی ائی نذرت للرحمان صوماً قلن اکلن الیوم انسیاً؛ من نذر کردم که برای رحمن روزه‌ای بگیرم پس امروز با کسی سخن نخواهم گفت» مریم، آیه ۲۶.
۸. «لنحیی به بلدة میتاً ونسقیه مما خلقنا انعاماً واناسی کثیراً؛ تا با باران زمین مرده را زنده سازیم و از آنچه آفریدیم چارپایان و مردم زیادی را سیراب گردانیم» فرقان، آیه ۴۹.
۹. «وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة؛ و گفتیم ای آدم با همسرت در بهشت سکنی گزین» بقره، آیه ۳۵.
۱۰. نک: سحابی، خلقت انسان، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.



بنابراین، از چنین منظری انسان صرف نظر از قرائن صارفه، شامل انسان قبل از آدم ابوالبشر و خود آدم نبی و همچنین فرزندان او که از آنها به بنی آدم تعبیر می‌گردد نیز می‌شود. ولی عمدتاً در کتاب الاهی هرگاه به داستان انسان پدر اشاره می‌شود کلمه آدم به کار می‌رود. از طرفی آدم به اصطلاح اهل ادب علم است و لذا در قرآن در هیچ موردی معرف به الف و لام نشده است. ولی انسان، به جز یک مورد، معرف به انواع الف و لام گردیده که در آنجا به دلیل اضافه لفظ «کل» به آن نیز نکره بودنش تأیید گردیده،^۱ زیرا اگر لفظ علم مضاف الیه «کل» قرار گیرد، آن اسم به (آنچه بدین اسم نام گذاری گردیده است) یعنی نکره تأویل می‌گردد. همچنین گفته شده که موجوداتی از چند میلیون سال در اوایل خلقت گویا تنها شکل و هیكل انسان داشته‌اند و بعد از آن آدم ابوالبشر از بین آنان انتخاب گردیده است، همان گونه که در قرآن در موردش از واژه «اصطفاء» استفاده شده است.^۲

الفاظ به ظاهر مترادف دیگری نیز نظیر «خلق» در اینجا مطرح است که بین معنای لغوی آنها ترادف واقعی وجود ندارد.^۳

برخی دیگر گرچه از آن جهت که به نظرشان در قرآن صراحتی در این رابطه وجود ندارد، باز تعارضی بین این تئوری و نص آیات کتاب حق ندانسته‌اند.

مبهمات تطابق نظریه تکامل با کلام الاهی

ولی از اشکالاتی که در زمینه خلقت تدریجی می‌توانیم مطرح کنیم، بحث بودن آدم ابوالبشر و همسر او در بهشت و سپس اخراج او از آنجاست که این بهشت از نظر تئوری علمی در مورد انسان اولیه مطرح نبوده و نمی‌تواند یک بهشت فیزیکی و دنیایی باشد. اما اینکه آدم از بین انسانهای اولیه انتخاب و به سرایی معنوی برده شده و امانت الاهی به این فرد از انسانها تفویض گردیده و پس از سناریوی سرپیچی مجدداً آن بهشت معنوی از او گرفته شده

۱. «وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه» اسراء، آیه ۱۳.

۲. «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین؛ به راستی خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر جهانیان برگزید» آل عمران، آیه ۳۳.

۳. مجمع البحرین و مفردات راغب خلق را ایجاد و تشکیل چیزی از چیز دیگر که قبلاً وجود داشته است می‌دانند.

باشد، مطلبی است که مسئله را مبهم و پیچیده‌تر می‌کند. بعضی از نواندیشان دینی در این زمینه گفته‌اند:

«لغزش و غفلت آدم که به واسطه تأثیر هوای نفس و زیاده‌روی به وسیله خود او صورت گرفت، مسیر زندگی او را تغییر داد. او دیگر نمی‌توانست در محیط برگزیدگی اولیه یعنی محیطی که شیطان در آن راه نداشته و جز خیر و روشنی بر آن حاکمی نباشد زندگی کند؛ به ناچار باید تنزل کند (هبوط آدم) و در محیط اجرای هواهای نفسانی و افراطها نیز ادامه زندگی دهد.»^۱

مبهمات زیادی در این گونه برداشت از آغاز تغییر در زندگی آدم وجود دارد. از جمله اینکه به صراحت آیه شریفه می‌فرماید:

«فَأَرْهَمَهَا الشَّيْطَانَ عَنْهَا فَأَخْرَجَهَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقَلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.»^۲

بدیهی است که عامل لغزش در اینجا خود شیطان معرفی می‌شود. حال چگونه می‌توان گفت آن گونه که صاحب اندیشه تطابق می‌گوید عامل سرپیچی آدم تأثیر هوای نفس و زیاده‌روی بوده است.

مشکل دیگر اینکه آدم از محیطی که شیطان در آن راه نداشت اخراج گردید. حال اگر گفته شود که شیطان غیر مستقیم و به وسیله هوای نفس آدم سوء استفاده کرد، باز هم دخالت اولیه شیطان در محیطی که به تعبیر نویسنده محیط برگزیدگی آدم بوده روشن است. البته شاید بتوان از بعضی آیات دیگر که سخن از وسوسه است، دخالت غیر مستقیم شیطان را به گونه‌ای استظهار نمود،^۳ چرا که وسوسه به معنای دعوت با صدایی پنهانی است.^۴ گرچه مستفاد از

۱. سبحانی، خلقت انسان، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

۲. «پس شیطان آن دو را به لغزش انداخت. پس آنان را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. آنگاه بدانان گفتیم که از جایگاهتان فرود آید، در حالی که بعضی دشمن بعض دیگر باشید و برای شما در زمین تا زمانی جایگاه استقرار و بهره‌وری خواهد بود» بقره، آیه ۳۶.

۳. «فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى؛ پس شیطان او را وسوسه کرد. گفت: ای آدم، می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنتی فناپذیر هدایت کنم» طه، آیه ۱۲۰.

۴. طباطبایی، المیزان، نشر بیروت، ج ۸، ص ۳۴.

روایات و کلام بزرگان رؤیت عینی شیطان از جانب انبیاست، برخلاف سایر بنی آدم که به صورت القای وسوسه بر قلب آنان بدون مشاهده است.^۱ ولی داخل شدن شیطان در آن بهشت را نیز بدون محذور دانسته‌اند زیرا محدوده ممنوعیت دخول برای شیطان بهشت جاودانه است و این بهشت جاودانه نبود، چرا که آدم و همسرش از آن اخراج گردیدند.^۲ پس از این مقدمه، نوبت به بررسی استظهار یا عدم استظهار تطابق سخنان امام علی(ع) در نهج البلاغه می‌رسد که بحث و بررسی آن را به نوشتار بعدی موکول می‌نماییم. بعون الله و توفیقه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نکه: همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. نکه: همان، ص ۱۳۲.